

نایلتون روی فلات قاره

این فلات
گه گرفته
این قاره ی پت و پهن
این نایلتون قرمدنگ
این فس فس سیگار و این خس خس سینه
کلافه ام می ...
کتایون از
شفیلد برام نوشته
با
Partner اش
زندگی می کنه
لابد روزها

عشقبازی می کنن

و شبها

فضولی

نوشته

امروز- این-

فردا- اون-

پس فردا

ک-و-ن لق

این و اون

- خط خوردگی داره-

می خندیده لامصب

...

مثل ناپلئون

که گنجشک بود

تو خواب معشوقه اش

همیشه ی خدا

...

دزیره نوشته

خسته شده

بس که

بهش دروغ گفته

بس که ژست
برنده ها رو گرفته
ناپلئون و شان
یه وقت می خواستن
تو سالن Crucible
مسابقه اسنوکر بدن
ناپلئون اسبش مریض

می ...

دیر

می ...

کتایون

آلبالو رو

مشت مشت می خوره

یکبار پاهای سفیدش رو

توی سن

می شسته

که یهو

یخ می کنه

سرما زده

می ...

مثل تو سیبری

کبود می شه
ناپلئون حتی
بغلش

نمی...

می گه خوبیت نداره
جلوی سربازا و افسرا
معشوقه ام رو

...

یکبار هم عق می زنه
کنار همین زاینده رود
توتون میوه ای بهش نمی سازه
بالا نمیاره

اما...

کلی دورشون جمع

می ..

ازش عکس

می...

یه جوهر لقی

می پروانه:

کی نی نی گذاشته توی دامن، مامانی؟

همه ریشه

می ...
حتی ناپلئون
... یهو خیس می شه
می افته توی آب
خودش می خواسته
خیس بشه
شاید هم یه الدنگی
هلش داده بوده...
گذاشته تا آب ببردش
ناپلئون بغض کرده بود
اما همه فکر می کردن
باد به غبغب انداخته
مثل اوج پیروزی
مثل لحظه ی شکست
... تا آن پایین ها
می سره
تا گاوخونی
کوه و دشت و جلگه
دست به کمر نگاهش می کردن
مردم آبادی
...

نقشه همیشه
کج بود
میخ به دیوار

...
جنگل و مراتع
یکبری که
سیراب نمی شن
خدا باید
کاری کنه
شاید معجزه ای
شبیه
یازده سپتامبر

...
دو قلوها
توی ویتنام هم
حسابی
گل کاشتن
بدون اونها
هوشی مینه
دق می کرد
یا می رفت

وردست
مائو
کمونیزست رو
ختنه می کردن
باز کتایون
برام
نامه

...

که ممکنه

دست به دور نافش می کشه

کره ی زمین
بعضی وقتا آماس
می ...

من که نمی فهمم

...

بچه اش رو
می گفت

روی توالت فرنگی نشسته،

می بینمش ...

دزیره نمی داشت
اینطوری پیش بره
بچه اش می شد

اما
نمی‌ذا...
کتابیون به عشق دزیره رفت
اول ترکیه
بعد فرانسه
و حالا شفیاد
داره apply
می ...
ویزای کاندا رو بگیره
اما با بچه

...
نه نوشته
بچه رو به شان

می ...
باباش یه انقلابیه
توی 1789
کنار روبسپیر بوده

بیلا... نشونم می ده

یه جایی رو کتفش
زخم سر نیزه داره
شبهای همخوابگی

پیرهنشو
در نمیاره
خجالت

می ...
می گه این زخم
مال خیانت
لوئی شانزدهم
دانتون

روبسییر
گیوتین
این همه سر

...
دلتا شکل مثلثه
بارانهای موسمی

...
بمون
همه چیز درست

می ...
دوایری که به موازات خط استوا...
و عمود بر نصف
...پفیو...

باشه ادامه
نمی...
واگها
و
وایکینگها
مردمان جنگجو
...در دهانه ی رودخانه
لیفی در ایرلند...
چمدون
آژانس
گریه...
اسلاوها
نژاد هند و اروپایی
انورخوجه
حزب کار آلبانی
کشتن محمد شیهو
نخست وز...
من
امشب
پرواز
آنکارا

کتایون نوشته
مو قرمز شفیلدی اش
اصلا خرخر
نمی ...
دهنش هم بوی
گل کلم گندیده ...
با دهن کف خمیری نچ نچ می کنه
صورتش همیشه
اصلاح ...
مثل زمین پاتیناژ
هر شب موقع خواب
ناز بالشو تنگ بغل زده
می...
بوس
...بوس
...بوس...
این گرمش
می ...
داغ
...آتیش
آخر شبها
وان حموم

زیر نور آب‌زور بدنش پولکی شده
پر از پودر صابون ...
نه...
اینطوری ننوشته
نوشته

رژ گوجه ای زده
مٹ دو تا کاسه بشقاب
تو بغل هم
مکٹ می کنه
سینک ظرفشویی
آروم
می...
چشماشو تنگ می کنه

نوشته
شفیلدی ها
خیلی فضولن
اما
تف می ندازه رو قاب عکس عروسیمون
دروغ
شان
هرگز
نوشته

شبهای بارونی

می رن

مرکز تجاری meadowhall

یه جایی بین شفیلد و رادرهام

چس فیل...نه

پاپ کرن

جلوی چشم همه

به دهن هم

شان به دوربین می خنده

نوشته اینجا

عشق

مردونگی

آدامسشو باد می کنه

معرفت

صفا...

...خفه شو...

خفه شین

بنویسین کره خرها

دره ها

مث... اونجای ننه تونه

قندیلها

شکل... بابا...

ناپلئون بچگی هاش...

غرش فلاش تانک

کابوسهای شرقی

دخترک مليله دوز

شرم شرمگاه

آغشته به حیا

را

می برد

با خودش

به حجله ی

گور

دور

دور

دور...

کاش اخترکی

دخترکی

بیافتد

به پای

پیاده

پیاله...
سرخ بود
لبش
از گزش
دندان نیش
میش
صفتی
هرزه
...هرزگی
تن پوش
قدیسان
شرم زده ی...
...خواه...
آه
چشمان
باکره
نرم نرمک
می دوید
سرانگشتان
بازیچه ی
طره ی

عیش برانگیز
شام
از
بام مروارید صبح
تا
نرمی
نرمین
گلوی نارس
و
مرمرین
دخترک
و اخترکی
سربه هوا
...هوا
مسی بود...
مسیح بود
بر
بالین
مجدالیه
بی خور
و

خواب
تا
عشای ربانی
آنی
نبود
تا
بشکفد
بشکافد
حیا

...
کابوس شرقی
دخترک مليله دوز
روز
و
شب
...تب
خلخالی است
انگار
به
ناموس...
...به

پابوس
تو می آید
هرز...

...هرزگی

...هرزگاهی...

دختر خلیج

1

لنگرها را بکشید
زینت
در آستانه ی درد
فواره می زند
استخوان
لگن خاصره را
بادبانها را بیاندازید
عبدو
چله نشسته
هفت دریا را
قامت به قامت

در نگاه
شب و شراب و عود
جاشوها
می لرزانند
لنگهای باد گرفته ی
آفتاب زده شان را
در
غروب
یک شب
دهشتناک
بمبک دریا
تنها رویای صدفی
ننه ماجد است
که پسرش را
به آرواره های
شب طوفانی
هدیه داد
تخماق
آوار می شود بر
جمجمه ی
هامور و حلوا و راشکو

جشن حنابندان
عامو قاسم
ساحل پا خورده
به اشک و عرق
لنج های خیره مانده
در حسرت
پوشه ی شسته ی
انتظار زنان
هنوز نگران است

2

زینت و ماجد
حجله بستن
به کودکی
به مهر
به قابله ی چروکیده دست
به جفت کبود مانده در
خلیج
به نارنجستان

به نرمه های ماسه
در شرجی جنوب
حمیرا
دختر رحمان
در سایه ی حصیر
می لرزد در نگاه داماد
هنوز...

3

عبدو
نازک تنیده
در عبا و عمامه
دشداشه ی تسبیح به دست
یله داده به خشکی
جان سپرده
به نزار
یا ولدی!
یا ولدی!
صدایش می تراشد

تیرک های
حجله ی زینت
را
عبدالحلیم حافظ
در
رقص
دامن
دختر
شرجی
در
گوشواره ی باد
در
گلوی نارس خرما
...گاه کل کشیدن...
مروارید غلتان
در
سینه ریز شرم
گم می شود
در
آوای موهوم سموم
...

نفت
دریا
دختر خلیج
همه ی میراث من
از جنوب

عماد عبادی

نشر الکترونیک نگار
پاییز 1386
پست الکترونیکی
promteh86@gmail.com